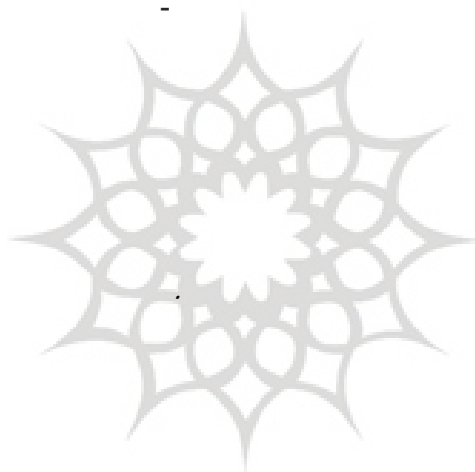


مقایسه اجمالی نظام حقوقی کودک در  
اسلام و جهان غرب



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

\* از استادان معرفی شده در سومین همایش چهره‌های ماندگار از سوی صدا و سیما

از واژه حقوق تعاریف متغیر و فراوانی شده است. دامنه این تفاوت از موهوم بودن مفاهیم و تصورات زیر بنایی آن تا این بیان که «حقوق علم محض است» (کاتوزیان، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۶) متغیر می‌باشد. در بحث حاضر، ما نه بر سر آنیم که درباره هر یک از این دو نظر متباین به داوری بنشینیم و نه در این اندیشه ایم که از میان دیدگاههای دیگری که در حد فاصل این دو قرار می‌گیرند، یکی را برگزینیم و به دفاع از آن پردازیم. با این وصف ضمن اعتراف به این نکته که در این مسأله نمی‌توان به تعریف واحدی رسید، ابتدا مسأله ارتباط بین تعلیم و تربیت و حقوق را در دو مقوله کلی حقوق فطری و قواعد حقوق مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ سپس با اشاراتی کوتاه پیرامون (۱) ظهور و تاثیر عملی بحث حاضر در قلمرو مسائل تعلیم و تربیت و (۲) مروری کوتاه بر حقوق کودک در دیگر فرهنگ‌ها به پایان این نوشته نزدیک می‌شویم.

پرتال جامع علوم انسانی

در ارتباط با مقوله اول ابتدا به نقل تعریف زیر، که تا حدی از نوع تعاریف عملی و کاربردی است<sup>۱</sup>، می پردازیم و سپس بحث اصلی را دنبال می کنیم: حقوق در این مقوله عبارت از امتیازاتی است که هر جامعه برای اعضای خود در مقابل دیگران به وجود می آورد تا از این طریق به استقرار عدالت، حفظ نظم، و سالم سازی محیط توفیق یابد. این گونه امتیازات را اصطلاحاً حق (بصورت مفرد) می نامند. مفاهیمی چون حق مالکیت، حق حضانت، حق زوجیت، حق حیات، آزادی و جستجوی خوشبختی (Kneller, 1972, P. 147)، حق بهره مندی از آموزش و پرورش رایگان، و... از جمله مصادیق روشن آن است.

یکی از جهات بارز این مقوله از حق، که هریک از دو اصطلاح حقوق فطری و حقوق فردی درباره آنها متداول می باشد، آمیختگی آن با اصل تکلیف است. بدین معنی که حق در این مقوله از سویی امتیازی است برای صاحب حق یا کسی که به نحوی از این امتیاز منتفع می شود (من له الحق)، و از سوی دیگر تکلیف یا الزامی است بر عهده کسی که باید اقدام به تادیه حق کند (من علیه الحق).

در نظام حقوقی ما یا به تعبیر صحیح تر در فقه اسلامی، که اصیل ترین منبع استخراج این دسته از حقوق می باشد، به تعداد فراوانی از حقوق بر می خوریم که از حق والی بر مردم تا حق همسایه بر همسایه، یا حق دو همسفر بر یکدیگر را شامل می شود. مثلاً در رساله الحقوق امام سجاد علیه السلام تعداد آنها به ۵۰ می رسد و دائره شمول آن از یکسو «حق الله» و از سوی دیگر حق غیر مسلمانان اهل ذمه می باشد (الحرانی، ۱۳۲۳، ص ۲۵۵-۲۷۲). بحث پیرامون هر یک از این حقوق، خاصه تفکیک آنها برحسب مورد یا حکم تکلیفی، بحثی بسیار مفید و دارای ارزش فوق العاده خواهد بود، اما از آنجا که از قلمرو بحث کنونی ما خارج است، بدان نمی پردازیم و تنها به ارائه نمونه هایی از حقوق فرزند بر والدین و حقوق متقابل معلم و متعلم بر یکدیگر مبادرت می ورزیم. چه این موارد مستقیماً با موضوع یا عنوان بحث - رابطه تعلیم و تربیت با حقوق - در ارتباطند و اثر

---

۱ - Operational De fimtions

رعایت این حقوق بر آموزش و تربیت، از یکسو، و ایجاد زمینه های لازم جهت شکوفایی قابلیت ها، تسهیل رشد، و تامین سلامت روانی و عقلانی کودکان یا متعلمان، از سوی دیگر، کاملاً آشکار است (حسینی، پاییز ۱۳۶۴، ص ۹۹-۱۱۱). در ارائه نمونه ها بیشتر از کتاب *وسائل الشیعه* تالیف علامه محقق شیخ حر عاملی سود جستیم. وی در کتاب *النکاح* بیش از ۱۰۰ باب را، تحت عنوان کلی «ابواب احکام الاولاد»، بدین موضوع اختصاص داده و حدود ۴۳۰ روایت را نقل نموده است. به عنوان نمونه به برخی از این حقوق اشاره می شود:

- ۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب مردی که از آن حضرت پرسید: ای رسول خدا بفرماید این پسر من چه حقی بر من دارد؟ فرمود: تحسین اسم و ادب و تضرع موضعاً حسناً. یعنی حق پسر بر تو آن است که نام نیک بر او نهی، در ادب و تربیت او بکوشی، و شغل و حرفه ای مناسب به او بیاموزی. (*الحر العاملی*، ج ۱۵، ص ۱۲۴). این مضمون در یکی از کلمات منسوب به امام علی ابن ابی طالب علیه السلام با یک تغییر بدین صورت نقل شده است: و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسم و یحسن ادبه، و یعلمه القرآن. حق فرزند بر پدر آن است که بر او نام نیک نهد، به او ادب آموزد، و قرآن را به او تعلیم نماید. (*فیض الاسلام*، ص ۱۲۷). و از امام صادق علیه السلام به صورت دیگر آمده است که می فرماید: حق الولد علی والده ثلاثه: یحسن اسم و یعلمه الکتابه و یزوجه اذا بلغ. «فرزند بر پدر سه حق دارد: حق اول آن است که بر او نام نیک نهد، دوم تعلیم خواندن و نوشتن، و سوم فراهم کردن وسیله ازدواج به هنگام رسیدن به مرحله بلوغ.» (*الحر العاملی*، ج ۱۵، ص ۲۰۰).

- ۲

از حقوق دیگر فرزند بر والدین آن است که بر خوردی محبت آمیز با او داشته باشند و این گرایش را از اولین لحظات تولد کودک و برای همیشه در خود نگه دارند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده اند: ان الله یرحم الرجل لثده حبه لولده. رحمت و

رضوان خداوند شامل انسانی می‌شود که به فرزند خود عشق بورزد» (ممو، ص ۹۸). اصولاً تولد کودک باید موجب شادمانی و بهجت خانواده شود؛ بدان سان که به صورت یک گرایش ذهنی به حضور او در جمع خود ارج نهند و به صورت عینی برای او جشن بگیرند و مهمانی بدهند که این مهمانی دادن همان سنت عقیقه است. ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از آن حضرت درباره «وجوب» عقیقه پرسیدم و او در جواب فرمود بلی واجب است! عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سألته عن العقیقه واجبه هی؟ قال: نعم واجبه (ممو، ص ۱۴۴). لازم است توجه کنیم که این وجوب در معنای مصطلح شرعی آن نیست؛ بلکه این گونه تعبیر به احتمال قوی تأکیدی است بر اهمیت انجام آن از جانب والدین، که در واقع ایجاد نوعی تمهید یا آمادگی است جهت پذیرش مولود جدید و رعایت شأن و مقام انسانی او. این احتمال را نیز بعید نمی‌دانیم که توصیه بزرگان دین به شکیبایی و تحمل گریه کودکان *(الحرمه العاملی، ج ۱۵، ص ۱۷۱)* خاصه در روزهای آغازین تولد، کوششی در جهت این آماده سازی باشد.

### -۳-

حق دیگر فرزند آن است که مادر از او پرستاری کند، او را در آغوش بگیرد، و از هر دو طرف سینه به او شیر بدهد. از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که فرموده اند: ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکه علیه من لبن امه. یعنی برای نوزاد هیچ شیری پر برکت‌تر از شیر مادر نیست. و ام اسحق از امام صادق نقل می‌کند که امام به من فرمود: در شیر دادن به پسر محمد از هر دو طرف سینه استفاده کن نه از یکی... فقال یا ام اسحق لا ترضعیه من ثدی واحد و ارضعیه من کلیمهما (ممو، ص ۱۷۶). طبیعی است که در جریان زندگی مواردی پیش خواهد آمد که مادر قادر بر این کار نخواهد بود. در این صورت باز از حقوق فرزند است که مرضعه، یا زنی که او را شیر خواهد داد، از ویژگی‌های خاصی برخوردار باشد و پس از احراز شرایط، این مهم به او واگذار گردد: پاکدامنی، هوشمندی، سلامت اعضاء، دوستداری و عشق به خاندان رسالت، عدم آلودگی به گناه، و حتی زیبایی و صباحت منظر از جمله این ویژگی‌ها ذکر شده است (ممو، ص ۱۸۴-۱۸۹).

طرفه آن است که بدانیم زنان شیرده غیر مسلمان بر زنان روسپی و ناصبی - دشمنان خاندان نبوت علیهم السلام - ترجیح داده شده‌اند. در این باره فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام به من فرمود: رضاع الیهودی و النصرانیه خیر من رضاع الناصبیه. «شیردادن زنان یهودی و نصرانی بر ناصبی‌ها ترجیح دارد.» نیز، به روایت محمد بن مسلم از آن حضرت، زنان شیرده مسلمان بر زنان روسپی و آلوده دامن مقدم می‌باشند: لبن الیهودی و النصرانیه و المجوسیه احب الي من ولد الزنا. یعنی شیر زنان یهودی، نصرانی، و مجوس در نزد من بهتر از شیر زنا زادگان است (الحرم العامی، ج ۱۵، ص ۱۸۵ و ۱۸۷).

-۴-

آشنا کردن فرزند با مبانی دینی و عمل به احکام از دیگر حقوق فرزند بر والدین است. از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده اند: یوخذ الغلام بالصلوه و هو ابن سبع سنین. «فرزندان خود را در سن هفت سالگی به نماز خواندن وادار کنید» آغاز نماز خواندن از امام صادق علیه السلام، به نقل از عیسی بن زید سن نه سالگی تعیین شده است (همو، ص ۱۸۲-۱۸۳). شاید بتوان حدس زد که هیچکدام از این عده‌های دو گانه فی نفسه و بخودی خود منظور نظر نبوده اند، بلکه هدف اصلی آماده ساختن کودک در عمل به احکام اسلام قبل از رسیدن به سن بلوغ بوده است. واقع امر آن است که این توجه روزها قبل از رسیدن کودک به سن ۷ یا ۹ سالگی از جانب اولیای دین به والدین داده شده است و مثلاً از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که من ولد له مولود فلیوذن فی ائنه الیمین باذان الصلوه و لیقم فی ائنه الیسری فانها عصمه من الشیطان الرجیم «وقتی فرزندی به دنیا می‌آید، در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه بگویند (همو، ص ۱۳۶). جالب است یادآوری کنیم که در کنار این احادیث از عمل مقدس برگرفتن کام کودک با تربت پاک سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام نیز سخن به میان آمده است (همو، ص ۱۳۶). که می‌توان از آن به یک عمل نمادین به منظور ارائه اسوه‌هایی، که باید مورد تقلید قرار بگیرند، تعبیر کرد. در ارتباط با مطلب فوق لازم است بدین نکته اشاره کنیم که اصولاً انجام این تکالیف از جانب والدین، یا به تعبیر قبلی ما «من علیه الحق»، هنگامی مقدور خواهد بود که بتوانند

یک فضای سالم اسلامی را در خانواده خویش به وجود آورند، خود عامل به احکام و متخلق به اخلاق اسلامی باشند، و رفتارهای خویش را بر معیارها و قواعد اسلامی تطبیق نمایند؛ مثلاً در زمینه روابط زناشویی به مساله یا اصل «استیذان»، که مضمون آیات ۵۷ و ۵۸ سوره مبارکه نور می‌باشد، توجه دقیق مبذول دارند. در آیه نخست، خداوند خطاب به مؤمنان می‌گوید کودکان نابالغ در اوقاتی که معمولاً مخصوص خلوت کردن شما با همسرانتان هست باید اجازه ورود بگیرند. اما در غیر این مواقع اشکالی ندارد که بدون اجازه به جایگاه استراحت شما و یا اتاق های دیگر وارد شوند، و در آیه بعد می‌فرماید که چون کودکانتان به سن بلوغ برسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند و از این جهت فرقی بین آنان و دیگر افراد نخواهد بود<sup>۱</sup> و در ارتباط با همین مساله است که امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که پیامبر فرموده است: الصبی و الصبیه یفرق بینهما فی المضاجع لعشر سنین. یعنی والدین موظفند که رختخواب کودکان را از سن ۱۰ سالگی چه دختر و چه پسر از یکدیگر جدا نمایند *(الحر العاملی، ج ۱۵، ص ۱۸۲-۱۸۳)*. ملخص کلام آنکه رعایت این اصول و قواعد بیش از هر چیز دیگر می‌توانند زمینه های لازم را جهت تادیبه حقوق از جانب والدین (من علیهم الحق) از یکسو، و استیفای ذوی الحقوق (من لهم الحق) یعنی فرزندان، از سوی دیگر، فراهم نمایند.

هرچند که در این باب بسیار می‌توان گفت اما به همین اندازه بسنده می‌کنیم و برای ارائه بیانی جامع و فراگیر درباره موضوع، روایت زیر را از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کنیم:

و اما حق فرزند بر تو آن است که بدانی او از تو نشأت گرفته و خوب و بد او را در این جهان به تو نسبت می‌دهند. بنابراین مسؤولیت تو آن است که او را صحیح تربیت کنی، در هدایت و راهنمایی او به سوی آفریدگار هستی بکوشی، و او را در اطاعت از قوانین الهی

۱- یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکتم ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلوه الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیره و من بعد صلوه العشاء ثلاث عورات لکم... و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستأذنوا کما استأذن الذین من قبلهم

یاری دهی. در ذهن خود این باور را بیروانی که اگر به فرزند خود نیکی کنی پاداش می‌بری و اگر در حق او بدی روا داری کیفر می‌بینی (کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۲۷).

همان گونه که در آغاز این بحث اشاره کردیم، رعایت این حقوق از جانب والدین زمینه‌های لازم را جهت رشد و کمال انسانی در کودکان فراهم می‌نماید و به وضوح بر جریان آموزش آنان نیز اثر می‌گذارد. اما داستان به همین جا خاتمه نمی‌پذیرد؛ چه کودک دیر یا زود بزرگ می‌شود و در آستانه ورود به آموزشگاه قرار می‌گیرد. او در این فضای تازه نیز دارای حقوقی است که باید رعایت گردند و گرنه سیر رشد و تکامل وی دچار اختلال و حتی توقف می‌گردد. با آن که تکالیف، یا وظایفی، که نهاد مدرسه در برابر متعلمان خود دارد، اندک نیستند اما در اینجا ما تنها به وظایف و تکالیفی که معلمان (من علیهم الحق) در برابر متعلمان (من لهم الحق) دارند، اشاره مختصری می‌کنیم و یادآور می‌شویم که یکی از کسانی که در این باره به بحث تفصیلی پرداخته است، علامه بزرگوار شیخ زین الدین، معروف به شهید ثانی، می‌باشد. وی در کتاب معروف خود منیه المرید فی آداب المفید و المستفید (شهید ثانی، ۱۳۶۳، ص ۱۴-۹۶) بیست وظیفه را برای معلم در برابر متعلم بر شمرده و درباره هر کدام به توضیح نشست است. علاقه‌مندان را به مراجعه به این منابع ارزشمند فرامی‌خوانیم.

تا بدین جا ما از کودک به عنوان «من له الحق» یاد کردیم و دیگران را، اعم از والدین یا معلم، در برابر او مسؤول دانستیم؛ اما لازم است بدین نکته نیز توجه شود که وضع همیشه برای منوال نیست و بر اثر گذشت زمان مرحله‌ای فراخواهد رسید که نقش وی، یعنی کودک، از «من له الحق» به «من علیه الحق» تبدیل گردد و بنابراین در تادیبه حقوق دیگران باید در خود احساس تکلیف و وظیفه کند.

بحث و بررسی ما در این نوشته بر بنیان رابطه بین تعلیم و تربیت و حقوق متمرکز است، لذا کلماتی را که نمایانگر حقوق معلمان می‌باشند و متعلمان موظف به تأدیه آنها می‌گردند، به دلیل اهمیت و ارزشی که دارند، ارائه می‌کنیم و در بیان این منظور نیز از رساله الحقوق امام سجاد علیه السلام بهره می‌گیریم. امام در این باره چنین می‌فرماید:



حق معلم یا راهنمای آموزشی و تربیتی تو آن است که از او تجلیل کنی و محفل او را گرامی داری. به سخنان او گوش هوش فرا دهی و با چهره‌ای باز و گشاده به او روی آوری. هرگز در جلو او صدایت را بلند نکنی و اگر کسی از او سؤال کرد، از پیشدستی کردن به پاسخ بپرهیزی و اجازه دهی که او خود به ادای پاسخ مبادرت ورزد. اگر کسی در حضور تو از او به زشتی یاد کرد، به دفاع از او برخیزی و حمایت خود را از وی دریغ نداری. عیوب او را بپوشانی و فضایل و مکارم اخلاقی او را بر ملا سازی. با دوستانش دشمنی نکنی و با دشمنانش همنشین نباشی. اگر در تادیبه این حقوق همت گماری فرشتگان الهی گواهی خواهند داد که تو آهنگ او داشته‌ای و علم و دانش او را نه برای مردم که برای رضای حضرت حق جل و علی فراگرفته‌ای (الحر العاملی، ج ۱۵؛ الحرانی، ۱۳۶۳، ص ۲۶۰).

در قسمت نخست این بحث به رابطه تعلیم و تربیت با حقوق فطری و فردی اشاره کردیم و در قالب آمیختگی آن با اصل تکلیف به بحث و بررسی پرداختیم. هم اکنون به قسمت دوم این بحث می پردازیم و در زمینه ارتباط تعلیم و تربیت با قواعد حقوق نکاتی را یادآور شویم.

اگر در بحث گذشته منظور از کلمه حقوق، امتیازاتی بود که فرد در برابر دیگران دارد، در اینجا آن را در معنای دیگری، که متناسب با مقوله بندی آن است، به کار می بریم. در این مقوله حقوق بر مجموعه‌ای از دستورها، نظامات، و قوانین الزام آوری اطلاق می گردد که، به منظور ایجاد نظم و گسترش عدل و انصاف در جامعه وضع می گردد و قدرت قاهره‌ای را، که معمولاً نظم حاکم یا دولت است، نیز بعنوان «ضامن اجرا» به همراه دارد.

براساس این تعریف مسائل حقوقی یا قوانین و مقررات مربوط به نهادهای آموزشی و تربیتی جزئی از این کل را تشکیل می دهند و احتمالاً در جریان اثر متقابلی که بر یکدیگر می گذارند در پیوند و ارتباطی پویا و همیشگی قرار می گیرند.

بدین سان بخشی از قواعد حقوق یا نظام حقوقی هر جامعه آن دسته از قوانین و مقرراتی است که با امر آموزش و تربیت در ارتباطند و در واقع همین ها هستند که تا حد زیادی جهت‌ها یا قالب‌های حرکتی نهادهای آموزشی را مشخص می‌کنند. در بررسی مسائل مربوط به تعلیم و تربیت از زاویه ارتباط یا پیوندی که با نظام حقوقی دارد، می‌توان از «مصادر» و منابعی همچون (۱) قوانین اساسی، (۲) مصوبات مجالس قانونگذاری، و (۳) محتوای تصمیمات و مسؤولان آموزشی در سطوح و مقاطع مختلف یاد نمود. ذیلاً پیرامون هریک از آنها بحث می‌کنیم:

-۱-

در اغلب قوانین اساسی کشورهای جهان مواد و اصولی به امر تعلیم و تربیت اختصاص یافته و دولت در قبال تحقق و اجرای آن مسؤول دانسته شده است. در برخی از این قوانین، همچون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصل سی‌ام)، این وظیفه با صراحت و بدون کمترین ابهام بر عهده دولت گذاشته شده است. در برخی دیگر مانند قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، بدان تصریح نشده اما دولت فدرال به استناد مفهوم گسترده «رفاه عمومی» که در بند اول از قسمت هشتم این قانون آمده است، دخالت خود را در امر آموزش و تربیت توجیه می‌کند و در محدوده خاص و معینی این حق را برای خود محفوظ می‌دارد (Kneller, 1972, P. 178).

-

ارتباط مجالس قانونگذاری با تعلیم و تربیت و نظام آموزشی از طریق قوانین و مقرراتی است که در این زمینه وضع و برای اجرا به دولت ابلاغ می‌نماید. این مجالس در وضع و تصویب قوانین مربوط به آموزش و پرورش اولاً محدود به حدودی هستند که قوانین اساسی بر آنها تحمیل کرده‌اند و ثانیاً عهده دار مسؤولیت‌ها و وظایفی هستند که طبق این قوانین بر دوش آنها گذاشته شده است. توجه به دو اصل از دو قانون اساسی که ذیلاً ارائه می‌شود مبین نکته اول است:

در اولین اصل متمم قانون اساسی آمریکا می‌خوانیم:  
کنگره نباید قانونی تصویب کند که برطبق آن یک مذهب خاص مورد تأیید قرار گیرد  
یا انجام فرایض مذهبی دیگر را ممنوع اعلام دارد (Ibid, P. ۱۷۸).  
در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:  
کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و  
غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم بر همه اصول  
قانون اساسی و قوانین و دستورات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای  
شورای نگهبان است.

در بیان و توضیح نکته دوم به نمونه‌ای از مسئولیت‌ها یا وظایفی اشاره می‌کنیم که در  
قوانین اساسی برعهده مجالس قانونگذاری گذاشته می‌شوند. این وظایف دقیقاً در مواردی  
است که در خود این قوانین بصورت اصول کلی یا مفاهیم عام بیان می‌شوند، اما شرح و  
تفصیل و حدود و ضوابط و چگونگی عمل به آنها محول به وضع «قانون» می‌گردد. مثلاً  
در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آزادی نشریات و مطبوعات در بیان مطالب،  
آزادی کلام، محترم شمردن مالکیت، اعلام به این که انفال و ثروت‌های عمومی در اختیار  
حکومت اسلامی است، و ده‌ها مورد دیگر از این قبیل در چنین مقوله‌ای جای می‌گیرند.  
در بحث کنونی ما، یعنی بررسی چگونگی رابطه بین تعلیم و تربیت و حقوق، در اصل  
سی‌ام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

«دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره  
متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خود کفایی کشور بطور رایگان  
گسترش دهد.»

روشن است که تحقق یا اجرای چنین اصلی نیاز به قوانین متعدد دارد که باید توسط  
مجلس شورای اسلامی، اعم از آنکه به صورت طرح یا لایحه باشد، تصویب و به دولت  
ابلاغ گردد. ناگفته روشن است که در این زمینه سؤال‌های فراوان و مهمی وجود دارد که  
باید بدانها پاسخ گفته شود و قوانین و مقرراتی مطابق با ماهیت و طبیعت سؤال تدوین و  
تصویب گردد. ما در اینجا بعنوان نمونه تنها به دو سؤال اشاره می‌کنیم که یکی در ارتباط

با آموزش های قبل از دانشگاهی و دیگری در ارتباط با آموزش های دانشگاهی است. در مورد آموزش های قبل از دانشگاه باید بدین سؤالها پاسخ گفت که مثلاً چه مقدار از آموزش، یا در عرف متداول «سواد» برای همه لازم است؟ آیا می توان کودکان را به شرکت در مدرسه (تعلیمات اجباری) مجبور کرد؟ در برابر اولیائی که از فرستادن فرزندان خود به کلاس های درس امتناع می کنند، چه تصمیمی باید گرفت؟ آیا می توان بزرگسالان را مجبور به سواد آموزی کرد؟<sup>۱</sup> و در مورد دوم سؤال اصلی و اساسی آن است که چه کسی باید به دانشگاه یا آموزش عالی راه یابد و آیا رفتن به دانشگاه یک «حق» است یا «امتياز» و از قبل روشن است که نوع پاسخ، آثار و ترتیبات متفاوتی را از لحاظ وظایف اجتماعی و حکومتی به دنبال می آورد.

-۳-

دستور العملها، بخشنامهها، آیین نامهها و تصمیمات دیگری از این قبیل که از جانب شوراها یا مقامات آموزشی، به منظور به نظم در آوردن هرچه بیشتر محیطهای تربیتی، صادر می گردد همه در این مقوله جای می گیرند و هرچند که نمی توان بر آنها نام «قانون»، درمعنای مصطلح، گذاشت اما به هر صورت منبعی از منابع قانونی اند و تعریفی که ما در آغاز این نوشته از حقوق کردیم، کم و بیش بر اینها نیز صادق می باشد. زیرا هم هدف ایجاد نظم و رعایت عدل و انصاف در آنها ملحوظ است و هم آنکه برای متخلفان مجازاتهای مشخص و معین، که به معنی حضور «ضامن اجرا» است، نیز در نظر گرفته می شود.

لازم است یادآوری کنیم که مفاد و محتوای مصوبات و تصمیمات حقوقی و قانونی شوراها و مقامات آموزشی طیف گسترده ای را در بر می گیرد و مثلاً تنها در ارتباط با رفتار متعلمان به مواردی همچون وضع تحصیلی، انواع تشویق، ارتقاء، نوع لباس پوشیدن، آرایش و چگونگی وضع ظاهر، صدمه به اموال عمومی، غیبت و فرار از مدرسه، ازدواج،

---

۱- طبق روزنامه اطلاعات شماره ۱۹۴۱۴ مورخ ۱۳۷۰/۶/۱۲ صفحه دوم «طرح اجباری کردن سواد آموزی» از جانب شورای عالی نهضت سوادآموزی تقدیم رئیس جمهوری شده است.

عضویت در گروه‌های باغی و محارب، نزاع و ایجاد مزاحمت، بی‌عفتی در کلام، جرح و تهدید به اسلحه، دزدی و تقلب و موارد دیگر از این قبیل مربوط می‌شود.

درباره این بخش از کلام یا محتوای تصمیمات مسؤولان آموزشی مناسب می‌دانیم به دو نکته بسیار مهم زیر اشاره کنیم: آن است که آیا آنچه را که هم اکنون مسؤولان آموزشی صحیح یا خطا، خلاف یا صواب، یا بطور کلی هر آنچه را که رفتار درست و یا نادرست اعلام می‌کنند، از ارزش‌های فرهنگ اسلامی نشأت گرفته است یا پژوهی است از سلیقه‌های فردی و شخصی و در مواردی خدای ناکرده تخیلات و اوهام گروهی و جناحی؟ و آن است که آیا بین مجازات و تنبیه‌ها از یکسو، و خطا و لغزش از سوی دیگر، تناسب وجود دارد یا نه؟ آیا گاه بسیار شدید یا بسیار خفیف و در هر صورت غیر عادلانه و در نتیجه نامشروع نیز می‌باشند؟!

اگر این دو نکته یا سؤال را از زاویه دید نظام حقوق اسلامی، که همان فقه باشد، مورد عنایت قرار دهیم، در این صورت با مشکل کمتری مواجه خواهیم بود. چه برخی از مسائل یاد شده جواب صریح فقهی دارند و جواب روشن فقهی بدین معنی است که هم مسأله ریشه شرعی و اسلامی دارد و هم آنکه در صورت تشخیص درست، مجازات متناسب با خطا خواهد بود. اما در مورد مسائلی که هم اکنون در فقه جوابی روشن ندارند، لازم به توضیح نیست که فقیهان صالح و شایسته قادرند بر اساس ضوابط و اصول محکمی که وجود دارد، بدین مسائل پاسخ گویند و پس از تصویب و ابلاغ آنها از جانب مجلس شورای اسلامی به صورت قوانین مصوب، به ما و همه مسؤولان در این راه یاری رسانند.

تحلیل دقیق بحث اخیر در واقع در حکم امضا یا تجویز تنبیهات بدنی در نهادهای آموزشی است، که در گذشته مبحث جنجال برانگیز محافل و حلقه‌های تربیتی و آموزشی بود و هنوز نیز هست. ما فعلاً بدان مباحث کاری نداریم، اما ضروری است که به یک مسأله کلی بسیار مهم و حساس اشاره کنیم و آن امکان وقوع تعارض بین نظام حقوقی و مسؤولان آموزشی است که مسأله کنونی، یعنی تنبیه بدنی، یکی از نمونه‌های روشن آن است.

-

براساس آنچه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت که تا حدی نمایانگر جنبه های عملی و کاربردی این قسمت از بحث باشند، سپس نگاهی گذرا به حقوق کودک در دیگر فرهنگها خواهیم داشت.

در زمینه چگونگی ارتباط بین تعلیم و تربیت و حقوق فردی و فطری و اینکه چگونه نهاد تعلیم و تربیت می‌تواند تحت نفوذ و سیطره این حقوق قرار گیرد. اگر حقوق فطری قواعد یا سنت‌هایی هستند که برتر از اراده دولت‌ها و غایت مطلوب انسان‌ها، در این صورت عالمان تعلیم و تربیت باید کوشش کنند تا آنها را کشف نمایند و در بیان نظریه‌های تربیتی خود از آنها سود جویند. به عبارت دیگر، اگر نظریه های تربیتی مجموعه ای از «فروض» و یا حدس های خردمندانه منبعث از یک فرهنگ یا جهان بینی اند و به نحوی در ارتباط منطقی با یکدیگر می‌باشند (حسینی، یغما، ۱۳۴۳، ص ۳۸-۴۲)، در این صورت مسائل مربوط به حقوق فطری و فردی در این مجموعه جای می‌گیرند و از عناصر اصلی یا اجزاء متشکله این نظریه ها به حساب می‌آیند.

در ارتباط با ایجاد زمینه های لازم جهت تحقق یا استیفای حقوق فطری و فردی بوسیله صاحبان حق یا ذوی الحقوق است. بدین معنی که مثلاً اگر حق استفاده از آموزش و پرورش رایگان یک حق فطری، طبیعی، و فردی تلقی شود، در این صورت برای تحقق یا کاربرد آن باید تبعیض های ناروا و توزیع ناعادلانه امکانات آموزشی را از میان برداشت. <sup>۱</sup> امتیازهای نادرست را لغو نمود، و امکاناتی عام و عادلانه در سراسر کشور

---

۱- برای آگاهی از مسأله توزیع ناعادلانه امکانات آموزشی به منابع زیر مراجعه شود:  
الف) حسینی، سید علی‌اکبر، «پژوهشی پیرامون دانشجویانی که از دانشگاه شیراز اخراج شدند»، خرد و کوشش، تابستان ۱۳۵۳، ص ۵۸-۶۸.  
ب) حسینی، سید علی‌اکبر، بررسی گزینش دانشجو در دانشگاه شیراز، تک نگاری شماره یک دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴، ص ۱-۸۰.

و در تمام زمینه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و آموزشی فراهم آورد تاگسترش این حق تضمین گردد و آحاد مردم از آن بهره مند شوند.

در زمینه چگونگی رابطه بین تعلیم و تربیت و حقوق فطری، نوع و نحوه اثری است که مفاهیم حقوق فطری می توانند بر محتوای تعلیم و تربیت بگذارند و بصورت مساله ای از مسائل آن در آیند. در دانش تعلیم و تربیت بحث از حقوق کودکان و نونهالان یکی از مباحث رایج و متداول است و در نظام تعلیم و تربیت اسلامی سابقه آن به ظهور اسلام و عصر پیامبر بزرگوار و امامان معصوم شیعه صلوات الله علیهم اجمعین می رسد. واقع امر آن است که ما در این قلمرو دارای میراثی بسیار غنی و گنجینه هایی بسیار پر ارزش هستیم؛ گنجینه هایی که از همه مخازن و منابع سرشار زیر زمینی که هم اکنون در اختیار داریم پر ارج تر و با اهمیت ترند. متأسفانه تاکنون کار چندانی در این باره صورت نگرفته و تقریباً به حالت دست نخورده باقی مانده اند. به هر صورت اثرپذیری تعلیم و تربیت از این مقوله حقوقی را، که به صورت بیان یک رابطه بیان کردیم، نمی توان انکار نمود، هرچند که در وسعت موضوع و درجه اثرپذیری آن در نظام های مختلف تربیتی تردیدها و تفاوت هایی وجود داشته باشد. خوشبختانه نظام تعلیم و تربیت اسلامی از معدود نظام های تربیتی است که در این مبحث دارای قلمروی وسیع است و به اصطلاح سخن از برای گفتن بسیار دارد. بحث از فطرت و گرایش های فطری، مبانی حقوق فطری و طبیعی، انواع و اقسام حقوق فطری و طبیعی، مستقلات عقلیه، مساله حسن و قبح عقلی و ذاتی و ... مجملی از آن حدیث مفصل می باشد.

این که بحث از قواعد حقوق، تصمیمات و مصوبات مسؤولان آموزشی رانیز در بر می گیرد. لذا لازم است اولاً، برای اجتناب از هرگونه تضاد و تعارض بین این تصمیم ها، ازیکسو، و اصول و مبانی فقهی از سوی دیگر، سریعاً دست به کار شد و در ارائه قوانین تازه وناب اسلامی شتاب ورزید. ثانیاً مساله ارتباط بین تعلیم و تربیت و حقوق

---

ج) حسینی، سید علی اکبر، مجموعه مقالات نظری - تحلیلی، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۸.

د) حسینی، سید علی اکبر، مجموعه مقالات کاربردی، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۹.

را از زاویه مباحث و مسائلی که در دانش‌هایی همچون حقوق جزا، جرم‌شناسی، و روان‌شناسی جزائی مطرح است نیز مورد تحلیل و بررسی قرار داد و پیام‌هایی را که هریک برای دیگری دارند، استنتاج نمود.

-

نباید این نکته را از نظر دور داشت که شناسایی حقوق کودک، و بحث از مبانی نظری آن در پرتو هریک از دو مقوله قواعد حقوق و حقوق فطری، در دیگر فرهنگ‌ها، و از جمله فرهنگ غرب، مسیری چندان هموار نداشته است بلکه، با گذر از سنگلاخ و با پشت سر گذاشتن دوران‌هایی سخت و پرماجرا بصورت تقریبی در اواخر قرن نوزدهم، به مرحله‌ای از تاریخ رسیده است که می‌توان از آن به دوران شناسایی حقوق کودک و احترام به او نام برد (Demaus, 1974, Hanson and Reynolds, 1980, P. 15-20).  
درباره این مساله مناسب است که نظر خوانندگان را به آنچه «لوید دیماس» در کتاب تاریخ کودکی آورده است، معطوف داریم. این نویسنده مساله برخورد با کودک را در گذشته تاریخ طی شش دوران زیر گزارش می‌کند:

-

هرچند مولف زمان مشخصی را برای این دوران تعیین نمی‌کند، اما اعتقاد دارد که این رفتار خشونت‌آمیز از گذشته‌های دور دست تا قرن چهارم میلادی ادامه داشته است. او ریشه این عمل را در وجود ویژگی «کفایت و یا سودمندی اجتماعی» در بزرگسالان و عدم وجود آن در کودکان جستجو می‌کند و بر آن است که کودکان باری گران بر دوش جامعه بودند؛ لذا کشتن و سربه‌نیست کردن آنان یکی از طرق رهایی از مشکل بوده است. وی رای خود را با نظر یکی از روان‌شناسان غربی تأیید و از او نقل می‌کند: «در واقع سقط جنین و سربریدن کودکان یکی از راههای حفظ و بقای جامعه بوده است. البته استثناهایی نیز وجود داشت و آن هنگامی بود که یا کودکان بر اثر سوانح طبیعی، چون بیماری‌های



واگیر، تلف می‌شدند، یا آنکه درگیری‌های مرزی موجبات درک جامعه را از ارزش نظامی

آنان فراهم می‌نمود (Summer, Dever publication, 1970, P. 308).

باید توجه داشت که ریشه یا سابقه این طرز برخورد با کودک را، البته در سطحی متعادل تر، می‌توان در افکار و اندیشه‌های یونانیان سراغ نمود. مثلاً افلاتون بر آن بود که مردان بالای ۵۵ سال و زنان بالای ۴۰ سال را باید از حق فرزند داشتن محروم کرد و دولت را موظف به اجرای آن نمود. به نظر او اگر از این فرمان تخلف شود یا باید زمینه سقط قبل از تولد فراهم گردد و یا آنکه کودک تولد یافته به هر طریق، و از جمله سربریدن، به دست دژخیم مرگ سپرده شود (Demaus, 1974, P. 1). نیز ارسطو بر آن بود که کودکان معیوب و ناقص‌الخلقه حق ادامه حیات ندارند و لازم است از میان برداشته شوند. او می‌گفت خانواده حق ندارد به دلخواه خود فرزند بیاورد و بر آن بود که تعداد مازاد، یا از طریق سقط جنین و یا انواع مرگ‌های راحت و بدون درد، باید از میان برداشته شوند (Summer, Dever publication, 1970, P. 1).

همچنین در این دوران، فرزند کشی در استرالیا جنبه قانونی داشت و هیچ مادری حق نداشت بیش از یک فرزند به دنیا آورد و به هر صورت فرزند دوم به قتل می‌رسید. دوقلوها و یا بیش از آن سرنوشتی بس غم‌انگیز داشتند؛ بدان سان که گاه یکی، گاه هر دو و یا همه کشته می‌شدند؛ هر چند بصورت قاعده آن که زودتر متولد شده بود می‌ماند و بقیه قربانی جهل جامعه خویش می‌شدند. در برخی نواحی دیگر بچه‌های بیمار و ناقص‌الخلقه، به دلیل آنکه نیاز به مراقبت زیادتر یا ویژه داشتند، به حیات آنان خاتمه داده می‌شد. و در مورد کودکان ناقص‌الخلقه گاه از مادر خواسته می‌شد که تمام یا قسمتی از گوشت آنها را بخورد تا آن مقدار نیروئی که بهنگام وضع حمل از دست داده است، بازیابد (Ibid, P. 1).

این طرز فکر در طول ده قرن، یعنی از قرن چهارم تا چهاردهم میلادی، در اوج رواج بوده است. در این دوران جامعه از درک ماهیت و طبیعت کودک عاجز و ناتوان بود و لذا بر این اعتقاد پای می‌فشرد که کودک موجودی خبیث و ناپاک است و راه چاره یا برخورد

بدین گرایش نامطلوب اعمال تنبیهات بدنی شدید می‌باشد. علاوه بر آن، داشتن انتظارات و توقعات فوق طاق از کودکان، تجویز انواع رنج و شکنجه‌ها در مورد آنان، و وادار کردن این افراد معصوم و بی‌گناه به کارهای سخت و طاقت فرسا از جمله امور بسیار رایج و متداول بود.

-

در این دوران که قرن چهاردهم تا هفدهم را در بر می‌گیرد، تئوری‌ها و نظریه‌های دیگری، متفاوت با آنچه که تا این زمان وجود داشت، ارائه گردید. این نظریه پردازی‌های تازه بر رواج و شیوع تنبیه‌های شدید اثر چندانی نگذارد و این نوع رفتارها همچنان ادامه داشتند، اما مهمترین اثر آنها این بود که مساله اعتقاد به خبثت و ناپاکی ذات و طبیعت کودک بطور جدی زیر سؤال رفت. از ویژگی‌های این دوران ظهور تعدادی نشریه حاوی مطالبی نسبتاً سودمند در رد این عقیده بود. این نوشته‌ها توانستند تا اندازه‌ای زمینه را برای بروز «تردید و دودلی» در افکار و اذهان مردم فراهم آورند و وجه تسمیه‌ای برای این دوران گردند. از سوی دیگر شاید بتوان از این دوران به «دوران انتقالی» نیز تعبیر نمود. زیرا از یک سو اندیشه‌های پیشین هنوز کاملاً رنگ نابخسته بودند و از سوی دیگر نظریه جدید، دایر بر موهوم بودن خبثت ذاتی کودک و اصیل بودن تربیت، نیز جای خود را در اذهان، آن‌چنان که باید، باز نکرده و مورد قبول عام قرار نگرفته بود.

-

این دوران، که قرن هفدهم و هیجدهم را در بر می‌گیرد، نقطه‌ای ختام بر اندیشه‌های دوران پیشین است. زیرا والدین قانع شده بودند که کودکان آنان موجوداتی شیرین، شقی، و زشتخو نیستند، بلکه انسان‌هایی هستند که می‌توانند بر اثر توجه یا دخالت آنان، به صورت موجوداتی سالم و مفید در آیند و در آینده جامعه ایفای نقش کنند. بر اثر نفوذ و عمق این طرز تفکر است که خشونت، تنبیه، و برخوردهای غیر انسانی جای خود را به عطف، تشویق، تفاهم و همدلی می‌دهد و آن فاصله یا شکاف عمیقی که بین کودک و والدین وجود داشت، از میان آنان رخت برمی‌بندد. بعید نیست آن دسته از گزارش‌هایی که به

کاهش میزان مرگ و میر در این دوران اشاره می‌کنند، معلول حاکمیت این طرز فکر بوده باشد.

-

این دوران، که حدود یک قرن ونیم، یعنی آغاز قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم را در برمی‌گیرد، با تغییری چشمگیر در روان‌شناسی کودک همراه بوده است. در این دوران، این اندیشه که می‌توان کودک را از طریق آموزش و تربیت به صورت انسانی اجتماعی، واجد خلق و خوی انسانی، و در یک کلام، موجودی «مطلوب» و آرمانی در آورد، مورد حمایت اغلب روان‌شناسان، و از جمله واتسن و فروید، که در این زمان بسر می‌بردند، قرار می‌گرفت. در هر صورت مهمترین عنصر یا ویژگی برخورد با کودک در این دوران، تاکید بر عوامل آموزش و تربیت، از طریق اصلاح محیط خارج از او می‌باشد.

-

بالاخره از دوران همدردی و همدلی، که از نیمه دوم قرن بیستم به بعد آغاز شد، می‌توان نام برد. ویژگی مهم این دوران را می‌توان در دو عنصر: (۱) شناسایی حقوق کودک، و (۲) استفاده از عنصر عاطفه و محبت در برخورد با کودک خلاصه نمود. در این دوران بیشترین مسئولیت پرورش و تربیت کودک متوجه والدین است و توقعات و انتظارات آنان از کودک چندان نامعقول نیست. هدایت و راهنمایی کودکان از وظایف والدین شمرده می‌شود و این مهم با عنصر عاطفه و محبت قرین است و هرگز با اعمال تحکم و قدرت خلط و آمیخته نمی‌شود.

براساس مطالب فوق می‌توان بدین نتیجه گیری رسید که شناسایی حقوق کودک در دیگر فرهنگ‌ها، از جمله فرهنگ غرب، در نهایت به قرن اخیر منتهی می‌شود و جالب است بدانیم که تاسیس «انجمن حمایت از کودکان» در آمریکا مسبق به تاسیس «انجمن حمایت از حیوانات» بوده است! باید دانست که این انجمن‌های حمایتی، که بسرعت رشد و توسعه یافتند، در آغاز فعالیت‌های خود را بیشتر از طریق دخالت پلیس یا نیروی انتظامی سازمان می‌دادند. و معنی این سخن آن است که برخورد با کودکان آن چنان بی

رحمانه و خشونت آمیز بود که پلیس، بعنوان نماینده دولت، مجبور به دخالت و نوعی اقدام «قانونی» بود. اما بتدریج میدان فعالیت ها فراتر رفت و به مرحله‌ای از تعالی رسید که شناسایی حقوق «قانونی» کودکان از آن جمله بود.

یادآور می‌شویم که مسأله فوق، یعنی بحث از حقوق کودکان و مبانی نظری آن، در حال حاضر نیز از مسائل جاری فرهنگ غرب است و به عقیده برخی از عالمان علوم اجتماعی و بویژه روان شناسان، هنوز تا بازشناسی حقوق کامل کودکان راهی دراز در پیش می‌باشد. یکی از سخنگویان پرتوان این مدعا فردی است به نام ریچارد فارسون، که در سال ۱۹۷۴ به تحریر کتابی به نام حقوق تولد توفیق یافت (Farson, 1974). او در این کتاب از حقوق هفتگانه کودک نام برده است که با نقل آنها به پایان این مقاله می‌رسیم و قضاوت و داوری درباره مساله را برعهده خوانندگان ارجمند می‌گذاریم:

۱- حق انتخاب در محیط خانوادگی

۲- حق دسترسی به اطلاعات: حق خود آموزی

۳- حق آزادی از تنبیهات بدنی

۴- حق آزادی جنسی

۵- حق توانایی اقتصادی

۶- حق توانایی سیاسی

۷- حق توانایی قضایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



، دفتر نشر فرهنگ

➤ حجتی، سید محمد باقر

اسلامی، ۱۳۵۹

➤ الحر العاملی، محمد بن الحسن،

تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۷، چاپ ششم

➤ الحرانی، ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه،

قم، موسسه انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳

➤ حسینی، سید علی اکبر، »

، پاییز ۱۳۶۴، دوره ۱، ش ۱

- همو، « مجله یغما، ۱۳۴۳
- همو، « خرد و
- کوشش تابستان ۱۳۵۳
- همو، ، تک نگاری شماره یک دانشگاه
- شیراز، ۱۳۵۴
- همو، - انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۸
- همو، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۹
- فیض الاسلام، علینقی، ترجمه
- العاملی، زین الدین (شهید ثانی)، قم، دفتر
- انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳
- فیض کاشانی، مولی محسن، ج ۳، بی تا
- کاتوزیان، ناصر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، جلد اول
- همو، چاپ اقبال، ۱۳۶۲، چاپ پنجم
- همو، ، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، جلد اول

- ◀ Demaus, L. *The History of Childhood*. Psychohistory press,
- ◀ Farson, R. E. *Birthrights*. Macmillan, New York. ۱۹۷۴
- ◀ Kneller, G. F. *Foundations of Education*. (3rd Ed.), John Wiley and Sons, Inc., New York, ۱۹۷۲
- ◀ Richard A. Hanson and Rebecca Reynolds, *In Child Development: Concepts, Issues, and Readings*, West Publishing Company, New York. ۱۹۸۰
- ◀ Summer, W. G. Folkways. *Dever Publication*, New York ۱۹۶۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی